



<http://www.arianafghanistan.com>



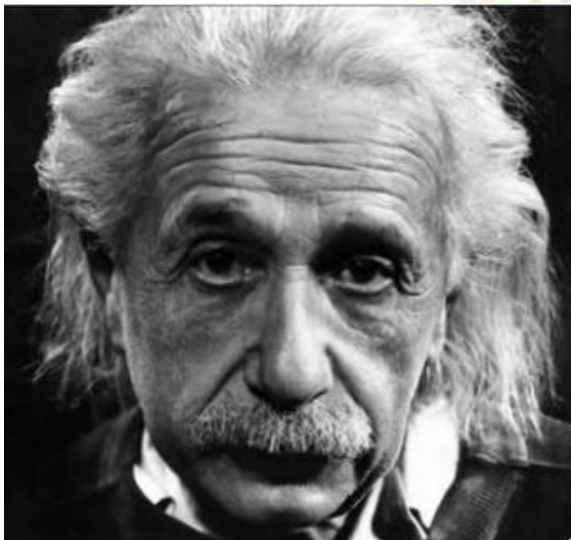
۲۰۱۹/۱۰/۱۳

دوکتور محمد اکبر یوسفی

زبان چیست؟

"ویکیپدیا"، در تعریف ساده، "زبان" را به عنوان "مشخصه" انسان می شناسد و به سیستم "کومپلکس" (ترکیب مغلق) ایجاد شده، اطلاق می گردد که صوت و علامات (نوشته) را با هم ارتباط می دهد، کلمات می سازد، و در واحد های بزرگتر، جملات را تشکیل می دهد. از ترتیب جملات در نهایت متون حامل مفاهیم را می سازد. زبان دائماً در انکشاف است، طوری که این سیستم "کومپلکس" اصوات آن، به هدف ارتباط، استفاده می شود. تفصیل و تعمیق موضوع را به صلاحیت زبان شناسان مسلکی و دانشمندان حرفوی می گذاریم. اما خلاصه اینکه "زبان" در پروسه "کمونیکیشن" (ارتباط)، نقش میانجی بین فرستنده یعنی ارسال کنند (متکلم (حرف زننده/نویسنده) و آخذ (دریافت کننده)، چون (شنونده/خواننده)، ایفاء می کند.

قبل از اینکه انگیزه اصلی، این عنوان، خدمت خوانندگان محترم بیان گردد، نویسنده اجازه می خواهد، تا از منابع موجود نشراتی، مختصراً مطالبی را جمع بندی نماید، که در باره ماهیت زبان، یک تصور مشخص تر، به حد اقل، ایجاد شده بتواند. زبان را این نویسنده مانند سایر صاحب نظران، جز "کلتور" می داند. بر طبق نظریه "البرت انشتاین"، در قدم اول "همه چیز



نسبی است". در یک بیانیۀ رادیویی ای که "البرت انشتاین" در سال ۱۹۴۱م، برای "انجمن برتانوی برای انکشاف ساینس"، تحت عنوان "زبان مشترک ساینس" بیان داشته است، در باره انکشاف و توسعه زبان بیان می دارد، که چگونه، تفکر و دیدگاه ما، جهان و علم را تحت نفوذ قرار می دهد. البته زبان علمی ای را که "البرت انشتاین" در مورد آن سخن می گوید، در یک سطح علمی، آن زبان علم، متفاوت از زبان هایی است، که در اجتماعات جداگانه بمثابة وسیله ارتباط بکار برده می شود. « "اینشتاین" تصویر جهان ما را چنان انقلابی ساخت، که هیچ کس دیگر، مانند او نتوانسته است. بدون تحقیقات او، می توانست نه تیئوری نسبیت و نه کیهان شناسی مدرن و نه هم فزیک ذروی وجود داشته باشد...» (ویکیپدیا)

البته زبان "علمی" ای که "اینشتاین" از آن نام می برد، در حقیقت در هر ساحه علم، "ترمینولوژی ها" و مفاهیمی را در بر می گیرد، که در پیشبرد تحقیقات علمی بکار برده می شود. در هر یک از ساحات علمی اختصاصی، یک پیوند خارج از مرز های جغرافیائی دولت ها و اجتماعات کلتوری مسکون، بین دانشمندان و علمای سراسر دنیا برقرار می نماید.

"اینشتاین" اعتقاد اساسی داشته و تأکید می ورزیده است که: «مهم اینست، که انسان از سؤال کردن امتناع نورزد. کنجکاوی، دلیل موجودیت خود را داراست." او هم چنان افاده می نموده است که: «انسان نمی تواند به چیز دیگری، به جز به کشف راز ابدیت، زندگی و یا ساختار شگفت انگیز حقیقت، با حرمت و تعجب، خیره نگاه کند. کافی است که، تلاش صورت گیرد، تا هر روز، به یک کمی ازین راز دسترسی نموده و ثبت کند. این کنجکاوی مقدس را نباید هیچگاه از دست داد.»

"اینشتاین" هر زبان یک جمعیت را چه کوچک و چه بزرگ باشد، با قوت ذهنی و طرز تفکر انسان های گروپ های اجتماعی کلتوری در پیوند می دیده است و "آزادی" رشد استعداد هر یک را ترجیح می داده است. وقتی از طرز تفکر نام می بریم، بمعنی آن نیست که زبان برای "راسیست ها" تمایلات "نژاد پرستی" را، انتقال دهد. نه خیر، این "راسیسم" است، که برای "نژاد پرستان" تبعیضگرا، کلمات را انتخاب می کنند. در جامعه "کثیراللسان" افغانستان، باید این اصل "آزادی" برای متکلمان هر یک از زبان ها، بدون برتری یکی بر دیگری مراعات گردد. در جهان امروزی ما از جمله ۶۵۰۰ زبان "موجود"، بیش از نیم آنرا به خطر نا پدید شدن، پیشبینی می کنند. حدس زده می شود که در ۱۰۰ (صد) سال آینده، قسمت بزرگی این زبان ها، که تا امروز موجود است، نابود خواهند شد. در حال حاضر ۵۰ زبان، از جانب ۸۰ فیصد بشریت، به حیث زبان مادری (۹۰ فیصد به حیث زبان دومی) تکلم می گردد. متباقی زبان ها، فقط توسط ۲۰ فیصد نفوس دنیا صحبت می شود (ویکیپدیا)

طوری که در مقالات متعدد این نویسنده، مجموعه تمام ارزش های "کلتوری" و "فرهنگی"، بشمول دین و مذهب و تمام آنچه را که انسان، در امر بهبود زندگی انسان، ایجاد نموده است، بمثابة "سیستم باز" ارزش ها، یاد کرده، معتقد است، که "دولت" را نمی توان، بر همجو ارزش ها، یعنی بر ستون های "کلتوری آباد" کرد. زیرا انسان آزاد، باید این امکان و حق آزاد را داشته باشد، که ازین ارزش ها، چه وقت و مطابق خواست و ضرورت خودش از آن، کار گیرد. حق استفاده استفاده از چنین ارزش ها، از پیروی "قوانین که آن قوانین را هم، اجتماع انسان برای "حاکمیت اداره سیاسی" طرح و تصویب می دارد، از ریشه متفاوت است. به عبارت دیگر، پیروی از قوانین برای همه اعضای آن جامعه که در یک قلمرو تحت سلطه حاکمیت دولتی بسر می برند، یکسان امر شده است، درحالی که استفاده از ارزش های کلتوری و فرهنگی، اختیاری است. برای این نویسنده، در وصف زبان منجمله فرضیه اینست که، برای هر انسان "آزاد" زبان چیزی نیست که در وصف آن گفته شود که آنرا مانند "مردمک چشم خود دوست دارم." و یا اینکه "دوست ندارم." با چنین اظهار، می شود، که انسان خودش را افشاء کند، که ممکن هدف دیگر داشته باشد، و یا اصلاً ماهیت و ریشه اصلی "زبان" را نه فهمیده باشد. بخصوص وقتی اعتراف کند، که به "زبان" مطروحه، بلذیت ندارد، پس چگونه می تواند، بدون شناخت از معنی و مفهوم کلمات آن زبان، یک قضاوت کیفی در باره ماهیت کلمات بدست آورد و از احساس دوست داشتن و یا دوست نداشتن حرف زند. آموزش هر زبان که با سمبول ها و علامات مشخص ترکیب یافته در سه بخش قابلیت انسان را سنجش می کنند که شامل "خواندن" (تکلم)، "نوشتن" و "شنیدن" می باشد. قبلاً تذکار یافت که زبان در جمله کلتور شمرده می شود. نقش این "جز" کلتور آنست، که جمعیت خاص با استفاده از مجموعه یا سیستمی از علایم برای "کمونیکیشن" (ارتباط) کار می گیرد. اگر انسان، بر آن زبان تسلط نداشته باشد، منطقی است که نمی تواند، در ارتباطات از محتوای تبادل کلمات نتیجه حقیقی بگیرد. آنچه روشن است، در هر جمعیت کلتوری و فرهنگی، آن افرادی که ارزش های کلتوری و هنری را بوجود می آورند و منجمله سرود هایی را هم می سرایند و یا زمزمه هایش را با موسیقی، همراه می سازد، ممکن انسان از همچو محصول کلتوری، لذت ببرد، بدون اینکه با کلماتش که با چه مفهوم مطابقت داده شده است، آگاه باشد.

البته وقتی انسان، با زبان غیر از زبان "مادری" و یا "پدری" اش بلذیت حاصل نماید، می تواند از طریق همین جز، به سایر ارزش های کلتوری آن اجتماع، با جهات مختلف کلتور و فرهنگ آن اجتماع، آشنا شود. وقتی کسی به افراد یک اجتماع کلتوری مدعی شود که "من زبان شما" را "دوست دارم"، با چنین یک اظهار، چه هدف دارد؟ آیا فقط دانستن یک زبان "بیگانه" انسان

را "دوست" آن جمعیت کلتوری و انسان های آن جامعه می سازد؟ زبان "خوب" و زبان "بد" وجود ندارد. فقط برای هر جمعیت کلتوری یک "زبان" وجود دارد. وقتی انسان آن زبان را می آموزد، بعد ممکن به جوانب مثبت آن دست آورد علمی و فرهنگی ای که بکمک آن زبان دسترسی پیدا می کند، پی ببرد. از آن زمانی که انسان "قابلیت" حرف زدن را حاصل نموده است، تا امروز مراحل طولانی تاریخی گذشته است.

بر اساس نظرات و ادعا های نتایج تحقیقاتی "بیولوژیکی" در باره "بزرگی" مغز انسان، و سائر "تیئوری" های "نژاد پرستان"، که قریب همه غلط ثابت شده است، اما باز هم پیشداوری های نا درست نسبت به نسل های انسانی، تا اکنون کاملاً محو نشده است.

کشور ما در بحران سیاسی دهه های اخیر، از اثر امواج مختلف تفرقه اندازی که با اشکال تمایلات "راسیستی" نیز همراه می باشد، قضاوت های نا سالم نسبت به زبان های کشور ما محسوس است. "دیریک بیکرتون" (Derek Bickerton) محقق "زبان"، حدس می زند که یک رهبری طولانی را در اختیار داشتن، کمتر چاپلوسانه بنظر می رسد، اما حدس می زند که، دقیقاً همچو وضعیت است، که چنان قضاوت های قبلی یا "پیشداوری ها" را، باعث می شود. از دید این محقق، بزرگی مغز (دماغ) با انتقال طویل اطلاعات از طریق اعصاب، تفاوت تعیین کننده در بین انسان و سایر موجودات زنده در روی زمین شمرده شده و احتمالاً کلید حل معمای قابلیت ابتدائی زبان (سخن زدن) ما، باشد. دانشمندان بخش پیدایش و تغییر، معتقد اند، که قبل از پنج تا هفت میلیون سال انسان و میمون جدا از همدیگر، توسعه یافته اند. از آزمون ببعده، بر اساس تخمین های پروفیسر "ژینیتیک"، "ولفنگ اینارد" (Professor Wolfgang Enard) در پوهنتون "لودویگ – مکسیمیلیان" (Ludwig-Maximilians-Universität) در "مونشن" آلمان، ۲۰ (بیست) میلیون تغییر و تحول "ژینیتیک" رخ داده است. او برین عقیده است، که یکتعدادی از این تحولات (Mutationen) که انسان با قد راست به حرکت آغاز نموده است و در تمام بدن، مو نمو نکرده است و هم اینکه ما حرف زده می توانیم. این قابلیت انسان یک حالت و یک نوع یکتا در جمع حیوانات بشمار می رود.

در سلسله همین تحقیقات، "کلتور" را یک قابلیت دیگر انسان می دانند. "پروفسور ولفنگ اینارد" چنین افاده می کند: «**قابلیت تعیین کننده انسان، قابلیت "کمونیکیشن" (ارتباط)، و قابلیت به کلتور شمرده می شود. این، امکان قابلیت اساسی ما و هم کنج محیط زیست ماست. اگرچه میمون هم کلتور دارد، اما در وسعت نه به این اندازه. بدان معنی، که ما باید معلومات را از یک نسل به نسل دیگر انتقال دهیم. منجمله بطور باور نکردنی و خیلی زیاد، اولتر از همه برای آموزش صحبت کردن و زبان آموختن سرمایه گذاری می کنیم، هر یکی از ما، که یک طفل دارد و نموی او را می بیند، می داند که چه تعدادی از اطفال درین آموزش صحبت نمودن، سرمایه گذاری می کنند.**» (پروفسور "ولفنگ اینارد"، تکوین و پیدایش شناس، "ال ام یو" (LMU)، "مونشن" (Ludwig-Maximilians-Universität))

در حقیقت آن مفاهیمی را که انسان معرفی توانسته است، خیلی بعدتر از آن، این مفاهیم با علامه های مختلف، زبان های اختراع شده هر جمعیت "ترجمه" شده است. وقتی یک زبان را در نظر می گیریم، فقط آنهایی که با این زبان تکلم می توانند، می تواند بمثابة وسیله ارتباط ("کمونیکیشن") با دیگر انسان ها، از آن مستفید شود. ممکن است که زبانی ایجاد گردد، رشد نماید، یعنی از ناحیه کلمات و مفاهیم، "غنی" شود و پس از مراحل مختلف از تکلم انسان ها، باز ماند و بتدریج، به فراموشی سپرده شود. هر زبان از خود اساساتی دارد، که چگونه ایجاد گردیده است، و چگونه انکشاف نموده است.

یک زمان در یکی از "کلب" های تصویری و صوتی، که جریان مناقشات را، در "پارلمان نمایشی" افغانستان، پس از سال ۲۰۰۱م، فلم گیری شده است، یک "خانم" که خودش را وکیل یک ولایت در "پارلمان" وقت، می دانست، بر یک "خانم" دیگر، اعتراض داشت، که چرا غیر از زبان "مادری" اش، در حالی که "تبعه افغانستان" است، به زبان رسمی "اکثریت" تکلم، نمی

کند. (این کلمه اکثریت را یک گروپ معلوم الحال، به جای یک گروپ "بزرگ" یاد می کنند) هیچ کسی از او نپرسیده است، که این حق را برای او که داده است، که همچو اعتراض را ب زبان آورد. هر دو در موقف مساوی "نماینده" از محلات متفاوت این کشور قرار داشته اند. هر یک اقلاً یک زبان "مادری" داشته و با کسب، "آرای" مردم، به مجلس، راه یافته است. درست است، که درین کشور "کثیرالسان"، در قانون اساسی آن، دو زبان را "رسمی" خوانده اند، اما در هیچ جا گفته نشده است، که آموزش هر دو زبان، بطور مساوی بر هر تبعه امر جبری باشد.

در همه نقاط کشور و در جامعه ما سیستم تعلیمی مانند اروپا، سابقه خیلی دیرینه ندارد. اما باز هم در جایی که مکتب وجود داشته است، مضامین دو زبان داخلی و علاوه بر اساسات زبان عربی در همه مکاتب بعد از متوسطه، اقلاً یک زبان خارجی (غربی) نیز تدریس می شده است. نه همه شاگردان توانسته اند، غیر از زبان مادری، زبان های خارجی را هیچگاه به چنان یک سطح آموخته می توانستند، که روان صحبت کرده می توانستند. این کشور در شباهت با اروپا، به تعلیمات عامه برای همه اتباع، نیازمند است. از جمله زبان "عربی" و "پشتو" برای شاگردانی که، هیچ یکی از این زبان ها در جمله زبان مادری آنها، محسوب نمی شده است، در کمترین سطح فرا گرفته می شده است. غیر از بعضی ملا ها، چه تعدادی از رهبران سیاسی - تنظیمی امروزی، واقعاً به معنی آیات قران شریف می فهمند، در حالی که برای فریب پیروان عادی دین مقدس اسلام، در هر محفل و در آغاز "بیانات" آنها، همان "آیات" را بدون معنی تکرار می کنند.

یکی از نویسندگان محترم افغان مطلبی را تحت عنوان: «**ناکام مضمون پشتو**»، در حالی که تأکید می کنند که "طنز نیست"، بدست نشر سپرده است. واقعاً نتوانستم درک کنم، که نویسنده با این مطلب چه هدفی را، تعقیب می نموده اند. گاهی از خود می پرسیم که اگر کسی غیر از زبان مادری اش، به کدام زبان دیگر بلایت و مهارت حاصل می کند، غیر از اینکه آن شخص که خود آموخته است، از آن لذت و یا منفعت ببرد، برای دیگران، که با این شخص سروکار ندارند، چه فوق العادگی داشته می تواند. یک شخص ممکن در شرایط مشخص چیزی بیاموزد و یا نیاموزد، در کرامت انسانی و احترام به "آزادی" انسانی او تغییر وارد نمی آورد. چه کسی برای خود حق می دهد که بیک انسان، تعلیم یافته نسبت به یک انسان محروم از نعمت سواد خواندن و نوشتن، قدر انسانی بیشتر قایل شود.

معلوم نیست که جناب ایشان "ناکامی مضمون پشتو" را ناشی از چه می داند. آیا خودش در مکتب کوشش نکرده است و یا هر دلیل دیگری که داشته باشند، باز هم اگر به زبان پشتو هم موفق می بودند، کدام اثری بر اجتماع ما می داشت. این موضوع شخصی ایشان باقی می ماند، که آیا ازین زبان هم از دید خود ایشان بهره می توانست ببرد و یا نه. برای جناب ایشان باید عرض شود که اگر دوست ایشان که گویا پشتون بوده است، و دری طبق میل ایشان صحبت کرده است، چه فوق العادگی دارد؟ چنین مثال های بی شمار وجود دارد. ما از نگاه نسب پشتون هائی داریم که دری صحبت می کنند، اما پشتو تکلم نمی توانند و هم چنان برادران هزاره و یا تاجیک و ازبک داریم، که به پشتو روان صحبت می کنند و غیره و غیره.

حال اگر بخواهند چنین استدلال کنند که گویا زبان پشتو از نظر ایشان مغلق بوده باشد و مدعی شوند که گویا، استعداد طبیعی نداشته اند، بیاد ایشان می آوریم، که "البرت انشتاین" در آوان "نوجوانی"، زمانی که سالهای مکتب ابتدائیه را سپری می نموده است، از او چنین تصویری بجا مانده است: «البرت انشتاین در جریان سالهای مکتب اش، خودش را در ریاضی و در علوم طبیعی، یک متعلم خیلی خوب رشد داد. در مضامین دیگر زیاده تر "متوسط" بوده است. البته این وضعیت به آنچه ارتباط نداشته است، که او با قلت ذکاوت روبرو بوده باشد. برخلاف او به این نظر نبوده است، که انسان چیزی را بیاموزد، که به آن علاقه نداشته باشد. اطلاعاتم بلوغ و استعداد اوبطور اوسط نمره ۵ داشته است، (بلندترین ۶: مترجم)، یعنی اوسط نمره "خوب!". این "شاگرد متوسط"، "البرت انشتاین" به صفت یکی از مهمترین عالم طبیعی در قرن بیست، شهرت یافت.

آرزومندیم که هر یک از هم وطنان ما، توجه لازم به خرج دهند، که موضوعات کلتوری و فرهنگی، بخصوص لسان را هیچگاه، بیک محرک اهداف "سیاسی" بکار نبرند. طوری که قبلاً ذکر شده است، هیچ "زبان خوب" و هیچ "زبان بد" وجود ندارد. هر زبان اگر از نگاه ترکیب "غنی" و یا "فقیر" است، برای آن اجتماع کلتوری ارزش دارد، که از آن کار می گیرد. این زبان آنهاست، با هیچ زبان دیگر مقایسه شده نمی تواند. هر زبان فقط در ارتباطات افراد، در همان اجتماع مؤثر است، که در آن، زندگی می کنند. همه از ارزش های کلتوری و سروده ها و داشتنی های آن اجتماع، در همان زبان مستفید می گردند.

ما در تحت مفهوم، زبان و لسان و یا در زبان انگلیسی "لینگویج" (Language) و در زبان آلمانی "شپراخه" (Sprache)، چه آموخته ایم. این "قابلیت" به اصطلاح حرف زدن، در حیات انسان ها، در چه مرحله شناخته شده است. وقتی از قابلیت حرف زدن، انسان حرف می زنیم، که هدف از زبان و یا لسان "طبیعی" که در "ارتباط" یا "کمونیکیشن" استفاده شده است، با زبان های "تحریری" فرق دارد. بدین معنی آنچه مفاهیمی را که انسان در مراحل اولی، بر طبق مشاهدات، شنیدن و احساس، تشخیص و تثبیت نموده است، بعداً در جمعیت های مختلف و در زبان های مختلف، توسط علامات مختلف، افاده شده است.

پایان



هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

زبان چیست؟

Yusufi_akbar_۶۴_zaban_cheest.pdf